



---

## عرضه بر قرآن راه زدودن آسیب های تفسیر روانی

مترجم: سلطانی، محمد؛ نویسنده: معرفت، محمد هادی

ادیان و عرفان :: معرفت :: آبان 1382 - شماره 71

از 70 تا 80

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/21354>

دانلود شده توسط : محمدمامین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:45:54

---

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

# عرضه بر قرآن

## راه زدودن آسیب‌های تفسیر روایی

آیه الله محمد مهدی معرفت  
ترجمه: محمد سلطانی



اشاره

نوشته حاضر ترجمه قسمتی از مقدمه تفسیر روایی، اثر قرآن پژوه گرامی، آیه الله معرفت، است که در آن عرضه روایات بر قرآن کریم یکی از راه‌های زدودن آسیب‌های تفسیری روایی شمرده شده و چگونگی این عرضه بیان شده است.

### ضرورت عرضه بر قرآن

از آن رو که احادیثی که از گذشتگان به ما رسیده، نقش اساسی در تفسیر و فهم معانی قرآن دارند، باید دید آیا در طول زمان سلامت و زلالی و خالصی آنها پایدار مانده است؟ این مطلب توجه دانشمندان اسلامی را به خود جلب کرده و موجب شده است که مرز شناخت احادیث صحیح از ساختگی را مشخص کنند و مهم‌ترین آن مرزها مطالبی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن توجه داده که عبارت از «عرضه روایات بر کتاب خدا و آیات محکم آن» است. بر این اساس، روایاتی که موافق کتاب خدا باشند، حق هستند و آنچه مخالف آنها باشد، باطل است. باید دانست که کتاب در این جا کنایه از محکومات دین و بدیهیات عقلی است و شامل سنت مستحکم و برهان آشکار عقلی می‌شود در نتیجه، هر چه موافق آن است، صحیح و هر آنچه با آن مخالف باشد، ناصحیح است.

بنابراین، به نظر می‌رسد بر خلاف روش برخی از دانشمندان متأخر که تنها به بررسی اسناد اهتمام داشته

و به محتوا توجهی نداشته‌اند، برای تشخیص روایات صحیح و پیش از بررسی و ملاحظه سند آنها، باید محتوا و استواری معنای آنها را در نظر گرفت. البته اسناد نیز در اعتبارسنجی نقش آفرین هستند، اما در درجه دوم اعتبار قرار می‌گیرند. بنابراین مطلب عمده و مهم، قبل از بررسی اسناد، توجه به متن احادیث است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت متواتر نقل شده است که «آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود، آن را من گفته‌ام. آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود، من آن را نگفته‌ام.»<sup>(۱)</sup>

امام صادق علیه السلام فرموده است: «... در زمان خود پیامبر، بر آن حضرت دروغ بستند، به حدی که به سخنرانی برخاست و فرمود: ای مردم، دروغ‌پردازان بر من فراوان شده‌اند، هر که عمداً بر من دروغ ببندد، جایگاهش آتش است.» امام علیه السلام فرمودند: پس از رحلت آن حضرت نیز بر وی دروغ بستند. سپس امام علیه السلام شروع به تفصیل سخن در انواع دروغ‌پردازان و این که با چه انگیزه‌ای این کار را می‌کنند، کرده و راه علاج و

تشخیص روایات سالم از ناسالم را عرضه بر کتاب خدا و سنت محکمه دین دانسته است. (۲) همچنین لزوم عرضه روایات بر ضروریات عقلی در حدیث دیگری آمده است. (۳)

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «برای هر امر حقی حقیقتی است و برای هر امر درستی نوری است. پس آنچه را موافق قرآن است، اخذ کنید و آنچه را مخالف قرآن است، ترک کنید.» (۴)

در صحیحۀ ابن ابی یعفور آمده است که وی در مجلس امام صادق علیه السلام حاضر بود و از آن حضرت راه چاره‌ای در مورد اختلاف احادیث پرسید؛ احادیثی که برخی راویان آن‌ها مورد وثوق و برخی قابل اعتماد نیستند. حضرت فرمودند: «چون حدیثی به شما رسید و از قرآن یا گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی بر آن یافتید، درست است و گرنه به درد آورنده‌اش می‌خورد.» (۵)



در صحیحۀ ایوب بن حر نیز آمده است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: «هر چیزی باید به قرآن و سنت ارجاع داده شود و هر حدیثی که موافق با قرآن نباشد، دروغی خوش‌نماست.» (۶)

دانشمند والامقام شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر ارزشمند خود - به صورت مرسل - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «هنگامی که حدیثی از من برای شما آمد، آن را بر کتاب خدا و حجت عقلی‌تان عرضه کنید. پس اگر موافق آن دو بود، بپذیرید، وگرنه آن را به دیوار بزنید.» (۷)

احادیث فراوانی در این باره وجود دارند و همه این روایات در این‌که معیار تشخیص روایات صحیح از سقیم عرضه بر کتاب خدا و وجود شاهی از قرآن یا سنت متواتر یا ضرورت عقل رشید (هدایت یافته به سوی حق و حقیقت) است اتفاق نظر دارند؛ چراکه مطلبی نیست، جز آن‌که درباره‌اش آیه قرآن یا حدیثی هست؛ چنان‌که امام صادق و امام باقر علیهما السلام فرموده‌اند: «وقتی به شما از چیزی خبر دادم، دلیل آن را از قرآن بخواید.» (۸)

معلی بن خنیس هم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند، جز آن‌که برای آن در کتاب خدا بنیانی استوار است، ولی عقل‌های مردم معمولی به آن نمی‌رسد.» (۹)

حضرت علی علیه السلام هم فرمود: «این قرآن است، پس از او بخواید تا با شما سخن بگوید. ولی او هرگز با شما سخن نمی‌گوید.» (۱۰) منظور امام علیه السلام این است که در آن تدبیر کنید و دقت بسیار در معانی آن نمایید. پس در قرآن شفای هر دردی هست، اما قرآن برای شما بدون مراجعه

و اصرار فراوان، آنچه در درون دارد آشکار نمی‌کند. حضرت همچنین فرمودند: «اگر از من در مورد قرآن پیوسید، به شما می‌آموزم...» (۱۱)

کشی به اسنادش از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که یکی از اصحاب از یونس سؤال کرد و من هم حاضر بودم. او به یونس گفت: ای ابامحمد، چه قدر در حدیث سخت‌گیر شده‌اید و انکار شما در مورد روایاتی که اصحاب ما روایت می‌کنند زیاد شده است. چه چیزی شما را بر آن داشته است که احادیث را رد کنید؟ یونس گفت: هشام بن حکم به من خبر داد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: حدیثی را به نام ما قبول نکنید، مگر این‌که موافق قرآن و سنت باشد، یا شاهی از احادیث گذشته ما بر آن بیابید. مغیره بن سعید - که لعنت خدا بر او باد - در کتاب‌های اصحاب پدرم احادیثی را پنهان کرده که پدرم آن‌ها را نفرموده است. پس از خدا بترسید و چیزی را که مخالف قول خداوند و سنت پیامبر است به ما نبندید؛ زیرا ما هرگاه خبری می‌دهیم می‌گوییم: خداوند متعال فرمود یا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. یونس گفت: «به عراق

رفتم. پس تعداد زیادی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام را دیدم و روایات و احادیثی از آنها شنیدم و یاد گرفتم. سپس آن روایات را خدمت امام رضا علیه السلام عرضه کردم. حضرت بسیاری از احادیثی را که از امام صادق علیه السلام نقل شده بودند، منکر شدند و به من فرمودند: همانا ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ بسته و یاران او نیز این احادیث را تا امروز در میان کتاب‌های اصحاب امام صادق علیه السلام پنهان کرده‌اند.»

امام علیه السلام فرمودند: «از ما آنچه را بر خلاف قرآن است، قبول نکنید؛ زیرا احادیث ما موافق با قرآن و سنت است و ما از خدا و رسول خبر می‌دهیم و نمی‌گوییم: فلان و فلان. گفت: چون در این صورت، کلام و سخن ما متناقض می‌شود. همانا سخن آخرین ما همانند سخن اولین ماست و کلام اولین ما موافق کلام آخرین ماست. پس هرگاه کسی به خلاف آنچه که گفتم به شما خبر داد، آن را به خودش برگردانید و نپذیرید و بگویید: تو خود داناتری به آنچه آورده‌ای. همانا هر سخنی از ما همراه حقیقت و نوری است. پس هر آنچه حقیقت و نوری با آن نیست، از سخنان شیطان است.» (۱۲)

در حدیث سماعة از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: «به امام گفتم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش موجود است، یا شما هم در آن گفتاری دارید؟ امام فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست.» (۱۳)

امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند: «هنگامی که برای شما حدیثی از ما آمد، اگر بر آن شاهی یا دو شاهد از کتاب خدا یافتید آن را اخذ کنید، وگرنه درباره آن توقف کنید، سپس آن را به ما بازگردانید تا آن را برای شما روشن کنیم.» (۱۴)

بنابراین، اولین معیار برای تشخیص روایات قوی از ضعیف، عرضه بر محکومات دین است، همانند عرضه متشابهات قرآن بر محکومات؛ کاری که پس از استعانت و یاری از خداوند تجربه و کارکشتگی می‌طلبد.

اما بحث از سند احادیث با توجه به کثرت روایات مرسله و اهمال کاری بسیاری از علمای علم رجال، بحثی جانبی و بی‌استفاده است، چه رسد به امکان خیانت‌کاری در سندها؛ مانند اختلاف در متن‌ها. پس راه عرضه بر محکومات، موافق‌ترین و کامل‌ترین راهی است که برای ما در هر حالی باقی می‌ماند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «به درستی که در روایات ما متشابه وجود دارد، همان‌طور که در قرآن محکم و متشابه وجود دارد؛ همانند محکم قرآن. پس تشابه‌های روایات ما را به محکم‌های آن برگردانید و از تشابه‌ها بدون آن‌که به محکومات روایات ما رجوع کنید، پی‌روی ننمایید که گمراه می‌شوید.» (۱۵)

همان‌گونه که در حدیث ابن ابی یعفور به نقل از امام صادق علیه السلام ذکر شد، این روایت اعتبار را در یافتن شاهی از کتاب خدا یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد که گواهی به صدق آن روایت دهد. حال چه راوی آن فقه باشد، یا نباشد. پس سند - به تنهایی - تا زمانی که آن را محتوای بلند حدیث یاری رساند، اعتباری ندارد. (۱۶)

همچنین عیاشی با اسنادش از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمودند: «ای محمد، هر آنچه در روایتی - از شخص نیک یا فاسد - برای تو آمد و موافق قرآن بود، پس آن را اخذ کن و بگیر و هر آنچه مخالف قرآن بود، آن را اخذ نکن.» (۱۷)

### چگونگی عرضه بر قرآن

این سؤالی است که در درس‌های اصول و بخصوص در باب «تعادل و تراجیح» به آن پرداخته می‌شود؛ آن‌جا که موافق با قرآن بر مخالف آن مقدم می‌شود. دامنه نصوص قرآن محدود است و آن‌قدر گسترده نیست که شامل عمده مسائل اختلافی بشود، تا چه رسد به همه مسائل اختلافی. پس عرضه در روایت بر قرآن چگونه است؟

کلمات دانشمندان علم اصول در این‌جا مضطرب است به طوری که مخالف با قرآن را به سه صورت فرض کرده‌اند: یا به تباین، یا به عموم و خصوص من وجه و یا به عموم و خصوص مطلق.

اما در مورد عام و خاص مطلق باید گفت: پس از امکان جمع عرفی، مخالفت ذاتی - به واسطه حمل بر تخصیص - وجود ندارد؛ مانند این آیه شریفه که در مورد زنان طلاق داده شده می‌فرماید: «و بعولتهنَّ اَحقُّ برَدَّهنَّ» (بقره: ۲۲۸) که به رجعیات مخصوص شده است. (۱۸) و همین‌طور است در مورد عام و خاص من وجه. مانند این آیه شریفه: «ما علی المحسنین من سبیل» (توبه: ۹۱) یا حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (۱۹) در جایی که پزشک درصدد معالجه بیمار برآید، ولی بی‌اختیار از او خطایی سر بزند که موجب



مرگ و یا نقص عضو مریض شود، بدون آنکه عمدی در کار باشد یا احتمال نقصان یا مرگ بدهد.

پس این آیه ضمان خسارت را از پزشک رد می‌کند؛ چون او مورد اعتماد بوده و قصدش احسان و نیکی بوده و اقتضای حدیث «لا ضرر» ضامن بودن پزشک است، اگرچه گناهی مرتکب نشده است.

در این جا به ناچار باید یکی از دو طرف را بر دیگری ترجیح داد که این ترجیح یا به مقتضای قوت دلالت یکی از دو دلیل و یا به مرجحات دیگر می‌باشد که در این جا ترجیح با حدیث است؛ به دلیل احادیث مستفیضی که بر ضامن بودن پزشک (اگرچه حاذق و زبردست باشد) دلالت دارند. (۲۰)

اما در مورد مخالفت دو روایت متباین مشکلی نیست، بخصوص پس از آنکه سازندگان احادیث پی بردند تا زمانی که احادیثشان مخالفت صریح با ظواهر قرآن دارند، احادیثشان رواجی ندارد. پس عرضه احادیث بر قرآن از چه جایگاهی برخوردار است که بتوان نادرست را از درست (براساس مخالفت و موافقت با قرآن) تشخیص داد؟

اما در این بحث نداریم؛ چون قبلاً ذکر کردیم که لفظ «کتاب» کنایه از محکومات دین است که در لابه‌لای قرآن جای گرفته است؛ همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند، مگر آن که برای آن در کتاب خدا اصل و ریشه‌ای است.» (۲۱) و مراد این است که قرآن مشتمل بر اصول و مبانی فکری اسلامی اصیل در تمام شؤونات زندگی انسان است، اگرچه اطلاع بر آن مبانی و احاطه بر آن‌ها نیازمند تدبیر و تعمق در زوایا و جاهای پنهان این کتاب عزیز می‌باشد که همه چیز در آن بیان شده است.

به همین علت است که در ادامه حدیث مزبور آمده است: «ولی آن را عقل‌های مردم نمی‌فهمند.» (۲۲) و مرادش از «مردم» کسانی است که از قرآن دورند؛ آنانی که آیات قرآن را با دیده پند و عبرت نمی‌نگرند.

همچنین اضافه می‌کنم: روایاتی را که در مورد انضمام سنت قطعی و بیان صادرشده از معصوم و یا ضروریات عقلی به کتاب خداوند آمده‌اند.

در حدیث *ابن ابی یعفور* از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وقتی به حدیثی دست یافتید، اگر در آن شاهدی از کتاب خدا یا قول پیامبر پیدا کردید، آن را

قبول کنید، و گرنه آن که آن را برای شما آورده است، به آن سزاوارتر است.» (۲۳)

و در صحیح *ایوب* آمده است: هر چیزی باید به قرآن و سنت ارجاع داده شود [و با آن سنجیده شود]. (۲۴)

در حدیثی نیز از هشام آمده است: «از ما حدیثی را قبول نکنید، مگر حدیثی را که موافق قرآن یا سنت باشد یا شاهدی از احادیث گذشته ما با آن ببینید.» (۲۵)

در حدیث مرسله‌ای هم که شیخ *ابوالفتوح رازی* از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، البته مثل شخص قاطع به صدور روایت از آن حضرت - آمده است: «وقتی

حدیثی از من برای شما آوردند، آن را به کتاب خدا و عقلمان عرضه کنید.» (۲۶)

حتی درباره احادیث *عبدالله بن عباس* داریم که وقتی خبری می‌داد، می‌گفت: «وقتی شنیدید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله

سخنی را نقل می‌کنم و آن را در قرآن نیافتید و یا آن حدیث نزد مردم نیکو نبود، پس یقیناً بدانید که من به او دروغ بسته‌ام.» این روایت را داریم در سنن خود نقل کرده است. (۲۷)

□  
به نظر می‌رسد بر خلاف روش برخی از دانشمندان متأخر که تنها به بررسی اسناد اهتمام داشته و به محتوا توجهی نداشته‌اند، برای تشخیص روایات صحیح و پیش از بررسی و ملاحظه سند آن‌ها، باید محتوا و استواری معنای آن‌ها را در نظر گرفت. البته اسناد نیز در اعتبارسنجی نقش آفرین هستند، اما در درجه دوم اعتبار قرار می‌گیرند.

□

پس باید معیار تشخیص احادیث را این دانست که در میان اصحاب شایع باشد که در آن زمان بسیار بودند. همچنین است آنچه از گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردم دست به دست و نسل به نسل به ارث برده‌اند. پس آنچه معروف و شایع باشد، حق است و ترجیح دارد و آنچه نادر و دور انداخته شده باشد، پذیرفته نیست و مردود است. «بَلْ تَقْدَفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (انبیاء: ۱۸)؛ بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغز او را بریزد. پس در این هنگام باطل نابود شونده است. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ، فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَدْمَغُهُ جَفَاءً وَّ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ

يُضْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد: ۱۷) خداوند این چنین برای حق و باطل مثال می‌زند که آن کف به زودی نابود می‌شود و اما آنچه به خیر مردم است، در زمین باقی می‌ماند. خدا مثل‌ها را این چنین می‌زند.

بنابراین، ملاک آن است که چیزی از محکومات شناخته شده دین بوده و شریعت ناب محمدی بر آن جاری باشد که علما و دانشمندان دین بر آن واقفند و بر همین مطلب هم از ابتدا و پس از آن در طول زمان سیره ائمه و فقهای دین جاری بوده است و از این جاست که



می‌بینیم ایشان تعداد زیادی از روایات جبر و تشبیه را که در احادیث طینت و مانند آن ذکر شده‌اند، که مخالف با شریعت و دین ما و مخالف با ضروریات عقل هستند، دور ریخته‌اند؛ زیرا انسان در کارها و کلیه تصرفاتش در زندگی، مسؤول است و همچنین به خاطر این که خداوند متعال منزّه از جسمانیت است؛ «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱)

شیخ مفید رحمته الله علیه در رساله تصحیح الاعتقاد فرموده است: وقرآن برهمة اخبار و روایات مقدم است و به واسطه عرضه به قرآن، روایات صحیح و ناصحیح مشخص شوند و آنچه قرآن به نفع آن قضاوت کرده حق است و غیر آن باطل. (۲۸)

این مطلب را شیخ مفید در رد نظریه شیخ صدوق بیان کرده است. شیخ صدوق بر این اعتقاد است که افعال بندگان مخلوق خداوند هستند و مخلوق بودن افعال را به تقدیر آن افعال تفسیر کرده است، با استناد به روایتی که خبری قطعی نیست و با قرآن هم مخالف است؛ در رساله اعتقادات شیخ صدوق آمده است: «اعتقاد ما درباره افعال بندگان این است که افعال بندگان مخلوق خداوند هستند، اما به خلق تقدیر، نه خلق تکوین، و معنای این سخن این است که خداوند دائماً عالم به مقادیر افعال بندگان است.» (۲۹)

اما شیخ مفید فرموده است: «آنچه در مورد افعال بندگان از ائمه رسیده و صحیح است، این است که افعال بندگان مخلوق خداوند نیستند و کسی که قایل به مخلوق بودن افعال انسان شده، شیخ صدوق است، با استناد به حدیثی که به آن عمل نمی‌شود و سند درستی هم ندارد.» (۳۰) در حالی که اخبار صحیح بر خلاف آن است.

یکی از احادیثی که وی در تأیید مدعایش می‌آورد، حدیثی است از امام هادی رحمته الله علیه که این‌گونه نقل شده است: از ایشان سؤال شد که آیا افعال بندگان مخلوق خداوند هستند؟ امام رحمته الله علیه فرمودند: اگر خداوند خالق آن‌ها بود، از آن‌ها تبری نمی‌جست، در حالی که خداوند سبحان می‌فرماید: «خداوند و رسول او از مشرکان بی‌زار هستند» (۳۱) و خداوند بی‌زاری از خلق بندگان را اراده نکرده، بلکه بی‌زاری او از شرک آن‌ها و زشتی‌هایشان است.

در جای دیگر، ابوحنیفه از امام موسی کاظم رحمته الله علیه درباره افعال بندگان سؤال کرد که این افعال از کجاست؟ امام رحمته الله علیه با یک پاسخ عقلی محض، جواب دادند: «افعال از بندگان هستند، به این دلیل که ثواب و عقاب به بندگان اختصاص دارد، نه به خداوند.» (۳۲)

دلیل ایراد شیخ مفید رحمته الله علیه شیخ صدوق رحمته الله علیه این است که عقیده شیخ صدوق مبتنی بر خبری است که از لحاظ سند ضعیف است، تا چه رسد به مخالفت این حدیث با کتاب خدا، در آن جا که امام هادی رحمته الله علیه می‌فرماید: «همانا شرک و زشتی‌ها اگر فعل خداوند بودند در آیه قرآن به صراحت از آن‌ها دوری نمی‌جست. به علاوه، این حدیث با برهان عقلی هم مخالف است؛ برهانی که بیانگر این مطلب است که ملامت برای انجام‌دهنده کار زشت است، نه برای دیگری که اراده او در آن دخیل

نبوده و خودش هم فاعل آن کار نبوده است.

همچنین شیخ مفید ایراد دیگری هم بر شیخ صدوق گرفته و آن عبارت از توان کم او در آزمایش اخبار و تشخیص روایات صحیح از ناصحیح است. و از این جاست که او مبتلا به گسترش دامنه کلام به حدیث‌های ضعیف شده است.

شیخ مفید<sup>(۳۳)</sup> در مسأله «اراده و مشیت» گفته است: «چیزی که شیخ صدوق در این باب ذکر کرده، دست نایافتنی است و معانی آن مختلف است و با هم تناقض دارند. سبب آن هم این است که او به ظاهر احادیث مختلف عمل کرده و از کسانی نبوده است که توجه و دقت نظر داشته باشد و بین روایات حق و روایات باطل فرق قابل شود و کسی که در عقیده اش بر آراء مختلف اعتماد کند و مقلد روایان باشد، حال او در ضعیف، همان است که توصیف کردیم.»<sup>(۳۳)</sup>

این در حالی است که سید مرتضی<sup>(۳۴)</sup>، شیخ صدوق را از زمره قمیونی که هر حدیث مرسلی را بدون ترس و اهمه می‌آورند، جدا کرده است. سید مرتضی فرموده است: «قمی‌ها همه‌شان مگر این بایوبیه صدوق در گذشته، از فرقه مشبهه و جبری مذهب بودند و کتاب‌ها و نوشته‌های آن‌ها شهادت به این مطلب می‌دهد.» و سپس اضافه کرده است: «ای کاش می‌دانستم چه روایتی از این‌که در اصل یا در فرع آن روایت، فردی واقفی یا غلوکننده یا قمی مشبهه و مجتبه مذهب باشد، نجات یافته و از آن سالم مانده است. راه شناخت حقیقت بین ما و ایشان کنکاش است؛ اگر سالم مانده باشد، در خبر یکی از افراد بالا از امور مذکور، راوی آن یک انسان مقلد صرف است که بدون برهان و دلیل معتقد به مذهبش بوده و هرکه با این صفات نزد شیعیان شناخته شود، جاهل به خداوند متعال است و عادل هم نیست و اخبارش را در شریعت هم نمی‌توان پذیرفت. و هرکه از افراد بالا راکه به آن‌ها اشاره شد، اگر از علت اعتقادش در توحید و عدل و نبوت و امامت بپرسی، شما را به روایات ارجاع دهد و احادیث را بر شما می‌خواند، در حالی که اگر واقعاً این معارف را از راه صحیحش شناخته بود، وقتی که از علت علمش در اعتقاداتش سؤال می‌کردیم، ما را به احادیث حواله نمی‌داد.»<sup>(۳۴)</sup>

عقیده درست در آزمایش اخبار را شیخ الطائفه مرحوم ابوجعفر طوسی در کتاب استبصار بیان کرده است که خبر را سه قسم کرده: ۱. متواتری که تواتر آن

باعث علم پیدا کردن ما به صحیح بودن مؤذای آن می‌شود؛ ۲. خبر واحدی که به قراین قطعی ملحق است که آن را به خبر متواتر ملحق می‌کند؛ ۳. خبر واحد خالی از قرینه‌ای که چون ثقات آن را روایت کرده‌اند و چیزی که موجب ضعف آن شود - وجود ندارد، باز هم عمل بر طبق آن بر اساس اصول ما واجب است.

شیخ طوسی<sup>(۳۵)</sup> می‌فرماید: «و بدان که اخبار بر دو قسمند: متواتر و غیر متواتر. خبر متواتر است که موجب علم می‌شود و عمل بر طبق آن واجب است، بدون این‌که توقع داشته باشیم چیز دیگری به آن اضافه شود و یا چیز دیگری باعث قوت آن شود و آن را بر روایت دیگری ترجیح دهد و خبر متواتر و هر آنچه متواتر باشد، دیگر تعارضی در آن نیست و با هیچ یک از اخبار پیامبر<sup>(ص)</sup> و ائمه تضادی ندارد.

اما آنچه متواتر نیست، خود بر دو قسم است: یک قسم از آن خبری است که موجب علم می‌شود؛ خبری که با قرینه‌ای علم‌آور همراه است، و هر خبری که این چنین باشد، عمل بر طبق آن واجب است و ملحق به قسم اول می‌گردد. و قرینه‌های این نوع از خبر چیزهای بسیاری هستند:

۱. مطابق با دلیل‌های عقل و مقتضای عقل باشد.
۲. مطابق با ظواهر قرآن یا عمومیت آن و یا دلیل خطاب آن و یا فحوای آن باشد.
۳. مطابق با سنت قطعی باشد، حال چه به صراحت و یا به یکی از دلالت‌ها و یا با فحوای آن یا عمومیت آن شامل آن باشد.
۴. مطابق با چیزی که مسلمانان یا علمای شیعه بر آن اتفاق نظر دارند، باشد.

پس تمام این قرینه‌ها خبر را از جمع خبرهای واحد خارج می‌کنند و آن را در باب خبرهای علمی واجب العمل، که عمل طبق آن‌ها واجب است، داخل می‌کنند. و اما قسم دیگر، هر خبری است که متواتر نباشد و از هر یک از قرینه‌ها نیز خالی باشد، که آن همان خبر واحد است که عمل بر طبق آن با شروطی که آن‌ها را در علم اصول ذکر کرده‌اند، جایز است و عمده آن شرط‌ها این است که راوی آن خبر، ثقة و امین باشد.

پس اگر خبری با خبر دیگر معارضه‌ای نداشته باشد، عمل بر طبق آن از باب اجماع منقول واجب است و آن خبر حجت است، مگر این‌که بدانیم فتوای علما بر خلاف آن خبر است که به خاطر عمل نکردن

اصحاب بر طبق آن، به آن روایت عمل نمی‌شود.

سپس شیخ شروع به صحبت از دو روایت متعارض و انواع تعارض و چگونگی علاج تعارض می‌کند. (۳۵) همچنین ایشان در کتاب *عده الاصول* این مباحث را به تفصیل بیان کرده است. (۳۶) راهی را که شیخ پیموده، راهی است میانه و معتدل برای ارزش‌گذاری و سنجیدن روایات بنا بر معیار عقلی. شیخ معیار سنجش اعتبار

اخبار را این دانسته است که خبر در چه مرتبه‌ای از قوت است. پس به هر چه متواتر باشد، باید عمل کرد، بدون این‌که منتظر چیز دیگری باشیم تا بر آن اضافه شود. ولی اخبار غیر متواتری که محفوف به قرینه‌ای هستند که موجب علم به صحت مؤدای آن‌ها می‌شود، همانند اخبار متواترند و باید طبق آن‌ها عمل کرد؛ چون هرچه علم آور باشد، لازمه‌اش عمل بر طبق آن است. و این دقیق‌ترین نکته‌ای است که شیخ به آن اشاره کرده است، و آن این‌که خبرهای واحدی که محفوف به قرینه‌های درستی هستند، مانند خبرهای متواترند که موجب علم می‌شوند. پس در

این‌جا ما تعبد به ظن نکرده‌ایم، بلکه به علم خود عمل کرده‌ایم.

و این راهی است که استاد ما آیه‌الله خوئی رحمته‌الله هم آن را پیموده‌اند، آن‌جا که می‌فرمایند: خبرهای واحدی که جامع شرایط حجیت هستند، در تمام ابواب دین حجّت‌اند و فقط مخصوص به ابواب تکالیف نیستند؛ چون ایشان معتقدند که خبر ثقة‌امین، علم‌آور است و تعبد به ظن نیست.

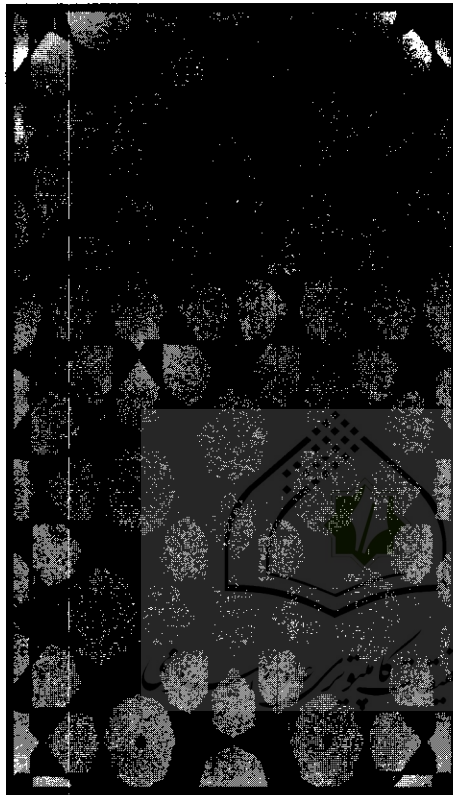
چیزی که در سخنان شیخ مهم و قابل توجه است، برشمردن قراین موجب علم در نظری است که اولین و برترین آن قرینه‌ها را مطابقت آن خبر با دلایل عقلی قرار داده است و دومین قرینه را موافق بودن با دلایل کتاب خداوند، قرآن، می‌دانند؛ حال هر دلیلی باشد، چه آشکار در ظاهر کتاب و چه مخفی که در باطن کتاب است و یا آنچه تفسیر و تأویلش را راسخان در علم و

دانشمندان دین و ائمه می‌دانند.

سومین قرینه را موافقت با سنت قطعی برشمرده‌اند، خواه این موافقت صریح باشد و یا به دلالت و یا از فحوای کلام یا عمومیت آن فهمیده شود. چهارمین قرینه را همخوانی آن با اجماع مسلمانان یا اجماع علمای شیعه دانسته است؛ چون اجماع این عده قطعاً حجّت است.

مطلب عمده‌ای را که شیخ بیان فرموده، این است: چیزی که همراه با قرینه یقین‌آور باشد، از شمار خبرهای واحد بیرون می‌آید و در زمره خبرهای علمی، که عمل بر طبق آن‌ها واجب است، به شمار می‌رود.

آنچه باعث توجه ما به کلام شیخ می‌شود، این است که خبری را که خالی از قرینه باشد و با خبر دیگری معارض نباشد، در باب اجماع منقول قرار داده است و عمل بر طبق آن را - هنگامی که تعارضی با فتاوی‌ای علما نداشته باشد - واجب دانسته است، و این سخن شیخ در اعتبار خبرهای



واحد در همه عرصه‌های دین، سخن به جا و سنجیده‌ای است، مادام که ضعفی نیابیم که تلاش برای آشکار شدن مراد را لازم نماید؛ همانند جایی که آورنده خبر فسقش آشکار و اعمالش بد است و خداوند در مورد آن فرموده است: «ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا» (حجرات: ۶) این تخصیص که در این‌جا آمده، دلیلی بر حجّت بودن عام در غیر این مورد است.

و در این‌جا مواردی را که شیخ در تعیین روایات سالم از ناسالم یا ترجیح یکی از روایات (به واسطه موافقت آن‌ها با یکی از محکّمات) بیان کرده است، یادآور می‌شویم.

شیخ طوسی با اسنادش به محمد بن اسماعیل از بعضی اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام علیه السلام فرمودند: «همانا خداوند دنیا را در شش روز خلق کرد، سپس این روزها را از روزهای سال جدا کرد و



سال ۳۵۴ روز است. ماه شعبان هیچ‌گاه کامل نمی‌شود و به خدا قسم، ماه رمضان هم هیچ‌گاه کم نمی‌شود و فریضه ماه رمضان (روزه) ناقص نمی‌شود. خداوند تعالی فرموده است: «وَلْتَكْمَلُوا الْعِدَّةَ» و شوال ۲۹ روز است و ذی‌قعدة ۳۰ روز؛ چون خداوند فرموده است: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (اعراف: ۱۴۲) و ماه ذی‌الحجه ۲۹ روز است و محرم ۳۰ روز. سپس ماه‌های بعد از آن، یک ماه تمام و یک ماه ناقص است. (۳۷)

این خبر با توجه به مُرسله بودن، مخالفتش با واقع و وجود علت‌های عجیب، ضعیف است. مانند این حدیث، حدیث‌های دیگری هستند که در آن‌ها تصریح شده است که ماه رمضان هیچ‌گاه ناقص (۲۹ روزه) نمی‌شود. شیخ دست از آن‌ها برداشته است و به دلیل مخالفت با قرآن و اخبار متواتر، آن‌ها را قبول نداشته، محتوای آن‌ها را سست و موهون دانسته و آن‌ها را به طور قطع دور انداخته است، به این دلیل که این اخبار در آن‌ها علت‌های غریبی آورده شده است و همه این‌ها موجب سستی و ضعف انتساب این احادیث به امامی هدایتگر و معصوم است و شیخ از وجوه گوناگون، شروع به استدلال بر جهالت‌آور بودن این احادیث کرده است. (۳۸)

و نیز به اسنادش از محمد بن قیس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمودند: «حضرت علی علیه السلام در مورد مردی که به دیگری دشنام داده بود، قضاوت کرد و به آن مرد هم گفت: همان‌گونه که دشنامت داد، دشنامش بده یا از او درگذر.»

شیخ می‌گوید: این خبر ضعیف است و با اخبار صحیح‌های که قبلاً ذکر کردیم، مخالف می‌باشد؛ زیرا به دلیل ظاهر قرآن سزاوار نیست که به آن عمل شود. در روایت مطلبی است که به ضعفش دامن می‌زند و آن این است که حضرت علی علیه السلام به طرف دعوا دستور داد دشنام دهد؛ همان‌طور که او دشنام داد، در حالی که جایز نیست که حضرت علی علیه السلام امر به فحش دادن بکنند؛ چرا که فحش دادن قبیح است و سزاوار بود که حضرت علی علیه السلام بر او حد جاری کند؛ یا تمام حد را بر او بزند و یا تعزیرش کند. اما این که حضرت علی علیه السلام امر به فحش دادن بکنند، چیزی است که در هیچ حالی جایز نیست. (۳۹)

و نیز به اسنادش به علی بن حکم از عبدالرحمن بن

محمد بن عبدالله عزرمی غزازی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «در یک ظهر، علی علیه السلام برای مردم بدون وضو نماز خواند و پس از نماز، منادی علی علیه السلام گفت: علی علیه السلام بدون وضو نماز خوانده است، پس نمازهایتان را اعاده کنید و کسانی هم که حاضرند، به غایب‌ها این مطلب را برسانند.» (۴۰)

این حدیث بر طبق قواعد، از نظر سند صحیح است و عبدالرحمن عزرمی نقطه ضعفی ندارد و حتی ابن حبان او را در جمع افراد ثقه ذکر کرده و گفته است: حدیث او - مگر حدیث او از پدرش - معتبر است. (۴۱) اما شیخ این حدیث را به دلیل آن‌که خلاف قاعده است، قبول نکرده، چون مخالفت آن با احادیث فراوانی که اشاره به این دارند که نماز جماعتی که امام آن‌ها فردی است که طهارت ندارد و خود او نمی‌داند، درست است (۴۲) و آراء فقها نیز بر همین مطلب است و حدیث «لا تعاد» نیز آن را کمک می‌کند.

شیخ گفته: همچنین چیز فاسد دیگری که موجب معیوب شدن صحت این روایت می‌شود آن است که در این روایت آمده است: حضرت علی علیه السلام بر مردم بدون وضو نماز خواند، در حالی که عصمت امام علیه السلام با این امر منافات دارد.

عزرمی احادیث دیگری نیز دارد که باعث رسوایی او می‌شود. از آن روایات می‌توان به روایاتی که درباره حسن بن امام حسین علیه السلام گفته است اشاره کرد که گفته: بین امام حسن و امام حسین علیه السلام یک طهر فاصله بود، و فاصله تو در میان آن‌ها شش ماه و ده روز بود در حالی که روایت مشهور بین شیعیان این است که امام حسن علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجرت به دنیا آمد و امام حسین علیه السلام در پنجم شعبان سال چهارم هجرت پا به جهان گذاشت و ده ماه و بیست روز بین آن دو فاصله است.

ابن شهر آشوب در مناقب (۴۳) و شیخ مفید در ارشاد (۴۴) و همچنین شیخ طوسی در مصباح المتهجد (۴۵) بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

از دیگر احادیث غریبی که او روایت کرده، روایتی است که از پدرش درباره فردی که با او لواط شده بود، آورده است که حضرت علی علیه السلام دستور داد که او را با شمشیر بکشند و سپس در آتش بیندازند که در این حدیث، علت غریب است. (۴۶)

شیخ به اسنادش از عمار ساباطی در مورد کسی که

در نماز مغرب شک می‌کند و نمی‌داند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، می‌فرماید: سلام بدهد سپس بلند شود و یک رکعت نماز احتیاط به آن اضافه کند. (۴۷)

شیخ این روایت را به دلیل مخالفت این روایت با دیگر روایاتی که اصحاب به آن عمل می‌کنند، رد کرده است. به علاوه این‌که عمار سباباطی ضعیف و فاسد‌المذهب است و حکمی که فقط مختص روایت او باشد، به آن عمل نمی‌شود و اتفاق نظر علمای شیعه نیز بر ترک این خبر است. (۴۸)

□  
**وظیفه ما در عرضه بر کتاب خدا، دنباله‌روی از راه گذشتگان و علماست، تا اول و قبل از هر چیز، نفس آیات را پیشوای خود در این مسیر قرار دهیم و آیات قرآن را در نور هدایت خود قرآن تفسیر کنیم و آن را به دلایلی از محکمت‌های اخیار و آثار رسیده از معصومان قرین کنیم.**  
 □

شیخ به استنادش از ابی مریم انصاری (به دو طریق) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است در مورد زنی که مردی را کشته بود، فرمودند: زن کشته می‌شود و ولی او، بقیه مال را - دیه مرد مقتول - نیز باید بدهد.

شیخ فرمود: «این روایت نادر است و فقط آن را ابو مریم انصاری روایت کرده و با این وجود

مخالف قرآن هم هست، آن‌جا که خداوند تعالی می‌فرماید: «وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس» (مانده: ۴۵) روایاتی را که مقدم داشتیم، تصریح بر این‌که کسی که قتلی را انجام داده است، چیزی بیش از جانش نباید بدهد. پس وقتی روایتی مخالف با صریح قرآن و روایات وارد شد، نباید به آن التفات کرد. (۴۹)

توجه کنید که چگونه شیخ ظاهر قرآن را بعد از استوارسازی با روایات، نص قرار داد و آنچه را مخالف این ظاهر بود، مخالف با کتاب دانست. این راه فنی دقیقی است و بر غیر متخصصان به مشرب‌های فقهی مخفی مانده است.

شیخ مفید راه‌های گوناگونی در ترجیح روایات دارد که از گستره علمی او در اجتهاد خیر می‌دهد و باید شیخ

الگو باشد؛ همچنان‌که نزد فقهای گذشته و پس از آنها اسوه بود. شیخ مجرّد متصل بودن سند و وثاقت راوی را معیار قبول روایات قرار نداد.

امام احمد بن حنبل احادیث و اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله را مقیاس تشخیص روایات صحیح از ناسالم قرار داده است. محمد بن منصور گفته است: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که فردی به او گفت: ای اباعبدالله، درباره حدیثی که در مورد علی علیه السلام وارد شده است که می‌گوید: «همانا علی تقسیم‌کننده آتش (قسیم النار) است» چه می‌گویی؟ احمد گفت: کسی که این حدیث را می‌گوید، انکار نکند. آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نشده است که به علی علیه السلام فرمود: تو را دوست ندارم، مگر شخص مؤمن و دشمن تو نیست مگر منافق؟ ما گفتیم: بله. او گفت: پس جای مؤمن در کجاست؟ گفتیم: در بهشت. گفت جای منافق کجاست؟ گفتیم: در آتش جهنم. او گفت: پس علی تقسیم‌کننده آتش است. (۵۰)

امام خمینی رحمته الله علیه هم در جاهای بسیاری، راه شیخ را در توجه به محتوای روایت قبل از عنایت به سند پیموده است. برای مثال، می‌توان به روایتی که درباره فروش انگور به کسی که می‌دانیم با آن شراب درست می‌کند، اشاره کرد که بعضی از فقها فتوا به جواز چنین کاری داده‌اند؛ به دلیل این‌که این فرد قصد کمک به گناه را نداشته، روایت‌هایی هم در مورد عدم جواز آن وارد شده است. یکی از روایات، صحیح‌های است که از رفاعه بن موسی نقل شده که گفته است: من نزد امام صادق علیه السلام بودم و در آن مجلس در مورد کسی که انگور را به کسی که آن را به سازنده شراب می‌فروشد، سؤال شد، امام علیه السلام فرمودند: «آیا ما خرمایمان را به کسی که آن را شراب می‌کند، نمی‌فروشیم؟»

و از ابن اذنیبه نیز روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام نامه‌ای نوشتم و از او درباره کسی که باغ انگوری دارد سؤال کردم که آیا انگور و خرما را به کسی که آن را شراب یا چیز شکرآور می‌کند، بفروشد یا نه؟ امام علیه السلام فرمودند: «چون در زمانی که نوشیدن و خوردن آن حلال بود، آن را فروخت، پس اشکالی ندارد.»

و در روایتی از ابن کهمس هم داریم: ... سپس گفت: «این همان است. ما خرمایمان را به کسی که می‌دانیم آن را شراب درست می‌کند، می‌فروشیم.»

امام خمینی رحمته الله علیه فرموده است: این روایت‌ها مخالف با قرآن (آیه «لا تعاونوا علی الاثم والعدوان» (مانده: ۲)) و

سنت مستفیض است که از لعنت پیامبر ﷺ به خمر و کسی که درخت آن را می‌کارد و کسی که آن را باغبانی می‌کند و آن که آن را می‌فروشد و هر که آن را حمل می‌کند و کسی که آن را می‌نوشد، حکایت می‌کند. (۵۱)

و نیز فرمودند: تقیید آیه و سنت درست نیست؛ چون عقل ابای از تقیید دارد. همانا التزام به حرمت کمک به هرگناهی مگر فروختن انگور یا خرما به کسی که آن را برای ساخت شراب می‌خرد، [از چیزهایی است که عقل آن را نمی‌پسندد.] پس این روایات چون مخالف کتاب و سنت مستفیض و حکم عقل و روایت نهی از منکر هستند، مخالف با اصول مذهب ما و مخالف با فداست معصومان علیهم السلام هستند. چون ظاهر این روایات حاکی از آن است که سیره و روش معصومان علیهم السلام این بوده که خرما را به کسی می‌فروختند که از آن شراب درست کند و به کس دیگری نمی‌فروختند و این چیزی است که هیچ شیعی امامی به آن راضی نمی‌شود.

چگونه امام علی علیه السلام چنین کاری بکند، در حالی که اگر ایسن عمل از انسان‌های معمولی سر می‌زد، معصومان علیهم السلام بر او عیب می‌گرفتند. و مسلمان، چون مسلمان است و شیعی چون شیعی است، مثل این عمل را قبیح و مخالف با رضایت خداوند می‌بیند. پس چگونه این کار از معصوم صادر می‌شود. (۵۲)

شاهد دیگر [از کلام امام خمینی علیه السلام] مسأله حيله کردن برای فرار از ریاست و درباره این موضوع روایاتی دلالت‌کننده بر جواز وارد شده است و علت آن را هم این دانسته‌اند که «این راه، راه خوبی برای فرار از حرام به سوی حلال است، یا این‌که این راه، فراری از باطل به سوی حق است.» (۵۳)

امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «نزد این روایات باید توقف کرد، چون آن سخت‌گیری که درباره ربا در کتاب و سنت متواتر شده، نسبت به دیگر معاصی و گناهان کم‌تر شده است، در حالی که با مفسده‌های اقتصادی و اجتماعی و حتی - احياناً - سیاسی، که در آن موجود است، چگونه می‌توان با این حيله‌ها آن را حلال کرد، آن هم حيله‌هایی که عقل چون مصالح منع آن و مفاسد رواج آن را می‌دانند، آن را رد می‌کند.

سپس امام خمینی علیه السلام شروع به بحث در اقسام ربا کرده است (ربای قرضی و ربای معاملی) و این‌که نوع دوم آن شبیه ریاست و خود آن ربا نیست و فرار از آن با

یک وجه شرعی امکان دارد و جایز است. اما ربای قرضی هیچ راه فراری از آن نیست. و «ربای قرضی» همان ربایی است که عقل آن را قبیح می‌داند و شرع هم آن را منع کرده است. روایاتی هم که در جایز دانستن ربای قرضی با حيله‌های شرعی وارد شده، روایاتی هستند که از نظر سند ضعیف هستند، جز یک روایت که شیخ آن را با اسنادش به محمد بن اسحاق صیرفی ذکر کرده است. (۵۴)

در این‌جا امام علیه السلام فرمودند: اما بقیه روایات ضعیف هستند، بلکه برخی از آن‌ها شامل چیزهایی هستند که سزاوار جایگاه امام علی علیه السلام نیست، نظیر آن‌که از حيله محمد بن عبدالله - که فرد مجهولی است - از محمد بن اسحاق از امام رضا علیه السلام که در این روایت پس از آن‌که از حيله در ربا سؤال می‌کند، امام، می‌فرماید: «اشکال ندارد، پدرم مرا امر به آن کرد و من هم انجام دادم!» در روایت مسعدة بن صدقه نیز همین‌گونه است. و معلوم است که امام معصوم برخی از کارهای مباح را که طبایع از آن متنفرند مرتکب نمی‌شوند.

امام علیه السلام می‌فرماید: «و به همین دلیل، محمد بن اسحاق نزد من چندان مورد اعتماد نیست. او صراف بود و پول‌ها را معامله می‌کرد و در روایاتش این حدیث را به چهار تن از معصومان (امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیه السلام) نسبت داده است. چگونه صحیح است قبول این روایت؟! این روایت هم مانند روایتهای فروختن انگور به کسی که می‌خواهد با آن شراب درست کند، به شدت انکار شده است و عقل همه آن‌ها را دور می‌اندازد.» (۵۵)

کلام در این باب را اطاله دادیم، به خاطر اهمیت این موضوع و این‌که باب جدیدی برای راه امتحان روایات است که به زمان فقهای گذشته - که رضوان خدا بر آن‌ها باد - برمی‌گردد.

بنابراین، وظیفه ما در عرضه بر کتاب خدا، دنباله‌روی از راه گذشتگان و علماست، تا اول و قبل از هر چیز، نفس آیات را پیشوای خود در این مسیر قرار دهیم و آیات قرآن را در نور هدایت خود قرآن تفسیر کنیم و آن را به دلایلی از محکمت‌های اخیار و آثار رسیده از معصومان قرین کنیم.

روایت را با دقت و توجه نگاه کنیم. پس اگر چیزی که زلالی آن را کیدر کند نیافتیم، آن را قبول می‌کنیم، مخصوصاً وقتی که دلایل صدق آن روشن باشد، آن

روایت را در کنار ذخیره‌های گسترده‌مان غنیمت می‌شماریم و این روایت چیزی است که صلاحیت کمک به فهم قرآن و روشن شدن حقایق خالص و ناب آن را دارد.

و اگر یکی از روایات ما را سرگردان کرد، آن را به محک آزمایش و بررسی گذاریم. حال اگر روایتی به خاطر ضعف سند یا مرسله بودن یا کوتاهی (اهمال کاری) در سند و نظایر آن یا به خاطر ضعف محتوای ناشی از مخالفت با عقل یا مغایرت با محک‌های دین، ضعیف بود، آن روایت را به حال خود وامی‌گذاریم، در حالی که دلیل وهن و ضعفش را بیان می‌کنیم.

چیزی که باید به آن توجه کنیم، این است که بیش‌تر آنچه را ما از گذشتگانمان در این زمینه به ارث برده‌ایم، صلاحیت اعتماد دارد، مگر روایات نادری که در گذر زمان، مخلوط با روایات معتبر شده که به دنبال آزمایش بی‌درنگ باید از ریشه و بن کنده شوند:

«و مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم: ۲۶)؛ و مثل کلمه کفر مانند درخت پلیدی است که ریشه‌ای به قلب زمین نرود، بلکه بالای زمین افتد و هیچ ثبات و بقایی ندارد. «فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً أَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فِيمَكْتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد: ۶۷)؛ پس آن کف به زودی از بین می‌رود و اما (آب و فلز) که به خیر مردم است، در زمین باقی می‌ماند. خدا مثل‌ها را چنین بیان می‌فرماید.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (ابراهیم: ۲۷)؛ خداوند اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارم.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹، رقم ۵، باب «اخذ به سنت و شواهد کتاب».
- ۲- همان، ص ۶۲، رقم ۱، باب «اختلاف حدیث و علاحه».
- ۳- ابی‌الفتح رازی، تفسیر رازی، ج ۳، ص ۳۹۲.
- ۴- همان، ص ۶۹، رقم ۱.
- ۵- همان، ص ۶۹، رقم ۲.
- ۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹، رقم ۳.
- ۷- همان، ص ۵۹، رقم ۴.
- ۸- همان، ص ۶۰، رقم ۵.
- ۹- همان، ص ۶۰، شماره ۶.
- ۱۰- همان، ص ۶۱، ش ۷.
- ۱۱- همان، ج ۱، ص ۶۱، ش ۷.
- ۱۲- کنشی، رجال، ج ۲، ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ش ۴۰۱.
- ۱۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲، ش ۱۰.
- ۱۴- همان، ج ۲، ص ۲۲۲، حدیث ۴.

- ۱۵- عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۶۱، باب ۲۸، ش ۳۹.
- ۱۶- رک: اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹، باب «اخذ به سنت و شواهد کتاب»، حدیث ۲.
- ۱۷- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۴، حدیث ۵، به نقل از: عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸، حدیث ۳.
- ۱۸- جواهرالکلام، ج ۳۲، ص ۱۷۹، به بعد.
- ۱۹- احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۲۷.
- ۲۰- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶۰، باب ۲۴ (ضمن الطیب اذا لم يأخذ الرأه).
- ۲۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۰، حدیث ۶.
- ۲۲- همان، ج ۱، ص ۶۰، حدیث ۶.
- ۲۳- همان، حدیث ۲.
- ۲۴- همان، حدیث ۳.
- ۲۵- رجال کنشی، ج ۲، ص ۴۸۹ - ۴۹۰، ش ۴۰۱.
- ۲۶- تفسیر ابی‌الفتح، ج ۳، ص ۳۹۲.
- ۲۷- دارمی، سنن، ج ۱، ص ۱۴۶، باب «تأویل حدیث رسول الله ﷺ».
- ۲۸- شیخ مفید، رساله تصحیح الاعتقاد، ص ۲۴.
- ۲۹- شیخ صدوق، رساله اعتقادات، ص ۲۹، رقم ۴ (مصنفات مفید، ج ۵) و محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹.
- ۳۰- عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۳۲، باب ۳۵، حدیث ۱.
- ۳۱- توبه: ۳.
- ۳۲- تصحیح الاعتقاد، ص ۴۳ و ۴۴ (مصنفات شیخ مفید، ج ۵)، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۴۷، ش ۱۶ / تعلیقه ش ۸.
- ۳۳- تصحیح الاعتقاد، ص ۴۳ و ۴۴ (مصنفات شیخ مفید، ج ۵).
- ۳۴- رساله سید مرتضی در ابطال به اخبار آحاد، ش ۴۸ / رسائل سید مرتضی، مجموعه سوم، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.
- ۳۵- استبصار، ج ۱، ص ۳ و ۴.
- ۳۶- عدة الاصول، مؤسسه آل‌البیت، ج ۱، ص ۳۳۶ و ۳۶۷.
- ۳۷- استبصار، ج ۲، ص ۶۸، ش ۲۱۸/۲۰.
- ۳۸- همان، ج ۲، ص ۶۹ - ۷۱.
- ۳۹- تالیفی از آنچه در دو کتابش آورده است (شیخ مفید، تهذیب، ج ۱۰، ص ۸۸، ش ۱۰۷/۳۴۲ / استبصار، ج ۴، ص ۲۳۱، ش ۱۵/۸۶۷).
- ۴۰- استبصار، ج ۱، ص ۴۳۳، ش ۶۷۱.
- ۴۱- ابن حجر، لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۴۲۹، ش ۱۶۷۹.
- ۴۲- استبصار، ج ۱، ص ۴۳۲، باب ۲۶۴.
- ۴۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، حدیث ۲، باب «مولد الحسن علیهما السلام».
- ۴۴- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۷، حدیث ۱ / ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۳۱.
- ۴۵- همان، ص ۲۵۰، رقم ۲۶ / شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱.
- ۴۶- همان، ص ۲۶۰، رقم ۴۱ / شیخ طوسی، مصباح‌المتجهد، ص ۸۲۶.
- ۴۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث ۵ و ۶.
- ۴۸- استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱، حدیث ۱ و ۲.
- ۴۹- همان، ص ۳۷۲.
- ۵۰- همان، ج ۴، ص ۲۶۸، حدیث ۵، ۱۰۰۹، باب ۱۵۵.
- ۵۱- طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۲۰ / اسد حیدر، الامام صادق و المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۰۳.
- ۵۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۵، کتاب «التجارة»، باب ۵۵ (ما یکسب به) حدیث ۳ و ۴ و ۵.
- ۵۳- امام خمینی رحمته الله علیه، المکاسب للمحرمة، چاپ ۱۳۷۳، ش ۱، ص ۲۱۷ - ۲۱۹ / وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.
- ۵۴- تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۵۲ و ۵۳.
- ۵۵- امام خمینی، کتاب‌البيع، ج ۲، ص ۵۳۷ - ۵۵۱ (با تلخیص)